

مجد همگر و شاهنامه

روح‌الله خادمی*

چکیده

یکی از دامنه‌های پر بار شاهنامه‌پژوهی، تحقیق در باب تأثیر شاهنامه بر ادب فارسی است. علاوه بر حماسه‌های پهلوانی، تاریخی و دینی که پس از شاهنامه و به تأثیر و تقلید از آن سروده شده، گونه‌های دیگر شعر نیز در پرتو شاهنامه قرار داشته‌اند و همیشه شاهنامه همچون چراغی فروزان فراراه شعرای ایران زمین بوده است. یکی از اینان، مجدالدین همگر شیرازی شاعر قرن هفتم هجری است. مطالعه در دیوان او نشان می‌دهد که وی با شاهکار ادب فارسی آشنا بوده و آن را مطالعه می‌کرده و در کاروبار شاعری خود از شاهنامه و آموزه‌های آن، بهره‌های فراوان می‌گرفته است. در این پژوهش مشخص شد که مجد همگر، علاوه بر بزرگداشت فردوسی و شاهنامه، تلمیحات شاهنامه‌ای را نیز با اهداف مختلفی چون توصیف ممدوح، مفاخره، تصویرسازی و تبیین مسایل حکمی به کار گرفته و بدینگونه در هر دو حوزه زبان و اندیشه متأثر از شاهنامه بوده است.

واژه‌های کلیدی: مجد همگر، حماسه، شاهنامه، فردوسی، شعر فارسی

*کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

شاهنامه فردوسی این شاهکار باشکوه و جاودان شعر فارسی از همان آغاز انتشار، تأثیرات شگرف خود را بر فرهنگ کهن و اصیل ایرانی بر جای گذاشته است. تأثیری همه‌جانبه و پردامنه که اندیشه و احساس ایرانیان را از نو زنده کرد و جانی تازه بخشید. شعله‌ای ازین تابش‌ها را می‌توان در شعر فارسی مشاهده کرد؛ شاهنامه علاوه بر اینکه حماسه‌سرایی را رواج داد، در اشعار غیر حماسی هم رسوخ کرد و گزاف نیست اگر گفته شود که سنت شعر فارسی در همه دوره‌ها وامدار شاهنامه فردوسی است. محققان گوشه‌ای از تأثیر شاهنامه بر شعرای ایران از جمله ناصر خسرو (نک. مشتاق مهر و آیدنلو، ۱۳۸۶: ۱۹۵)، خاقانی (نک. اردلان جوان، ۱۳۶۷، آیدنلو، ۱۳۸۳: ۷ و نوریان، ۱۳۸۰: ۲۰)، مسعود سعد (نک. محمدی افشار، ۱۳۸۹: ۱۵۷)، مولوی (نک. سیف، ۸۳ و ۱۳۸۲: ۶۱)، قآنی (نک. آیدنلو، ۱۳۸۷: ۱۳۳)، میرزا عبدالله شکوهی تهرانی (نک. آیدنلو، ۱۳۸۶: ۱۲) و غیرهم را نشان داده‌اند و با این‌همه، پژوهش در این حوزه باز هم بدیع و پرکشش است.

پژوهش حاضر در صدد است تا جلوه‌هایی از تأثیرات شاهنامه فردوسی بر شعر مجلد همگر شیرازی را نشان دهد. مجلد همگر (۶۰۷ - ۶۸۶ هـ. ق.) از شعرای قرن هفتم هجری است. او از شاعران پرآوازه قرن هفتم است که در خدمت پادشاهان سلجوقی فارس و خاندان جوینی در سمت ملک‌الشعرایی مقرب بوده و آنان را مدح گفته و مرجع داوری‌های ادبی روزگار بوده است. مجلد همگر بیشتر مدیحه‌سراست؛ اما به مضامین غنایی دیگر هم پرداخته است و با وجود اینکه می‌کوشد به شیوه بعضی شعرای خراسان در دنیای پر زرق و برق مدیحه‌سرایی گام بردارد اما شرایط زمانی و مکانی، او را از تلبس به لباس حقیقی ستایشگری (با در نظر گرفتن همه ویژگی‌های آن) باز می‌دارد و از اینجاست که نه فقط در شعر او، بلکه در شعر اکثر شعرای سبک سلجوقی و بعد از آن، شیوه خراسانی رونوشتی ناموفق از شعر عهد سامانی و غزنوی است. با وجود این، پرداختن به حماسه (اعم از حماسه راستین یا حماسه دروغین) از یادگارهای رواج سبک خراسانی در دوره‌های یاد شده است. از میان سرآمدان حماسه‌سرایی در ایران، فردوسی و شاهنامه او به عنوان والاترین پدیدآورنده و پدیده ادب حماسی در ایران، معیار دادگرانه‌ای برای بررسی نحوه تأثیرپذیری شاعران از ادب حماسی هستند.

در این جستار، موضوع «فردوسی و شاهنامه در شعر مجد همگر» در ذیل چهار عنوان بررسی شده است: ستایش فردوسی و شاهنامه، اشخاص، مضامین و بن‌مایه‌های حماسی - اساطیری شاهنامه در شعر مجد همگر، صحنه‌پردازی‌های حماسی و مفاخره در دیوان مجد همگر.

۱- ستایش فردوسی و شاهنامه

بهترین ستایش فردوسی در دیوان مجد همگر رباعی است که یادگار سفر خراسان اوست. مجد در توس بر سر مزار فردوسی حاضر شده و بر روان او رحمت فرستاده است:

در توس شدم ز خاک فردوسی شاد صد رحمت بر روان فردوسی باد
داد سخنان نغز فردوسی داد کردیم بسی حدیث فردوسی یاد
(دیوان: ۸ و ۷ / ۷۳۸)^۱

با این وصف، مجد از جمله کسانی است که به پیش‌بینی فردوسی در بیت آخر شاهنامه، دارای هوش و اندیشه و دین هستند:

هر آنکس که دارد هوش و رای و دین پس از مرگ بر من کند آفرین
(شاهنامه: ۶ / ۱۳۶۷)

مجد در این سفر که در زمان حکومت عزالدین طاهر فریومدی (حاکم خراسان و مازندران از ۶۵۱ تا ۶۵۶ ه. ق) و به دعوت او انجام شده، پس از اینکه در توس مورد بی‌مهری واقع شده، خطاب به او چنین

می‌گوید: **ششمین همایش ملی پژوهش‌های ادبی**

مراد وی ز خراسان تویی وگرنه خدای به لطف دادش از هفت کشور استغنی
ز شهر توس کسی پرسشی نکرد ورا نه در زمان سقام و نه در زمان شفای
بجز مؤلف شاهنامه کز دریچه روح ورا جواب رسانید مژده بشری
ز حال صاحب احیا حیا همی دارد کز اهل توس شکایت کند در این معنی
(دیوان: ۷ - ۴ / ۶۳۹)

که ظاهراً پس ازین در کار او گشایشی حاصل شده و مدتی را در خراسان مقیم بوده است. شاعر در ابیات بالا فردوسی را می‌ستاید؛ چون فقط اوست که مهمان غریبی را پذیرفته و خیر مقدم گفته است. علاقه مجد همگر به فردوسی در ابیات یادشده مشهود است. او با وجود اینکه ادعا می‌کند از شکایت اهل توس شرم دارد؛ چند شعر در ذم آنان سروده است. (نک دیوان: ۶ - ۵ / ۵۸۶ و ۷ - ۵ / ۵۳۶). مجد در ابیات بالا، از

فردوسی با عنوان «مؤلف شاهنامه» یاد کرده که مؤید این است که فردوسی داستان‌های پراکنده را جمع‌آوری و سپس به نظم درآورده است.

زمانی دیگر مجد همگر در بازدید آثار باستانی پارس، وقتی تمدن کهن ایران را از بین رفته می‌بیند و همچون خاقانی بر گذشته پر عظمت ایران اشک افسوس می‌ریزد، اهمیت شاهنامه را در زنده نگه داشتن رسوم و فرهنگ کهن ایران زمین خاطرنشان می‌سازد. او تنها دلیل باز ماندن نام پهلوانان و پادشاهان ایران کهن را، شاهنامه می‌داند و معتقد است که هنر فردوسی، باعث شده که نامی ازین بزرگان برده شود و گرنه در این روزگار، نه آیینی از جشن سده و نه نقشی از نگارگری‌های مانی، صورتگر ایران باستان به جا مانده است:

سخن ز شاعر طوس آشکار گشت ارنه نه معنی سده ماند و نه صورت مانی
(دیوان: ۴ / ۳۸۶)

مجد همگر در جایی دیگر در نقد قصیده‌ای از علی بن حسن باخرزی شاعران ایران را در همه دوره‌ها شاعرانی شریف معرفی می‌کند که پیش شاهان به خست راه نمی‌روند و فردوسی نیز یکی از آنهاست.

نُبد پای کس پیش شاهان به خستت ز ایام ما تا گه باستانی
به هر دو قدم لاجرم ره سپردند به گناه تغازی و وقت تغانی^۲
چه فردوسی و عنصری چه دقیقی چه قطبی چه خاقانی و بیلقانی
(دیوان: ۱۱ - ۹ / ۶۳۱)

در منابع فردوسی‌شناسی تضمین چند بیت از شمس جاسبی (یا شمس طبری) توسط رضی‌الدین بابا قزوینی از مونس‌الاحرار نقل شده است. (نک: ریاحی، ۱۳۸۲: ۲۵۹ و دبیرسیاقی، ۱۳۸۳: ۲۵۲) باید گفت این قصیده در دیوان چایی مجد همگر نیز آمده (صفحات ۲۱۱ تا ۲۱۴) و سعید نفیسی نیز سال‌ها پیش ابیات مورد نظر را از مجد همگر دانسته و در انتساب بدو شک نکرده است. (نک نفیسی، ۱۳۱۳: ۱۱۱۹). با وجود این، صورت الفاظ در ضبط ریاحی صحیح‌تر از ضبط دیوان مجد همگر است:

به باب دوستی و شرط بندگی با تو ز خسروان درت هیچکس چو برپا نیست
سه بیت می‌کنم از شعر جاسبی تضمین در این قصیده چو به زان سه بیت غراً نیست
به خواب دیدم یک شب جمال فردوسی که گفت شمس تو را زین حدیث تنها نیست
بدین صفت که تویی من شدم بر محمود دو بیت گفتم بر خواطرت همانا نیست
خجسته خاطر محمود را دلی دریاست چگونه دریا کآنرا کرانه پیدا نیست
(دیوان: ۸ - ۴ / ۲۱۴)

۲- اشخاص و عناصر شاهنامه و بن‌مایه‌های حماسی - اساطیری

مجد همگر از به تلمیح به شخصیت‌های داستانی شاهنامه و موضوعات اساطیری چند هدف را دنبال می‌کند که مهم‌ترین آنها، هنری‌تر و مؤثرتر کردن سخن است که از گذرگاه اغراق و تشبیه خصوصاً تشبیه تفضیل و مضمیر دنبال شده است. دکتر بهمن سرکاراتی می‌نویسد: «عده‌ای از شعرا گاه با اشاره‌ای کوتاه به باوری حماسی که مردم با آن آشنایند مثل دیو و پری و یا آوردن اسم اشخاص اسطوره‌ای - حماسی نظیر سیاوش، رستم، گیو و غیره، تأثیرپردازی اثر هنری خود را شدت می‌بخشند.» (سرکاراتی، ۱۳۷۱: ۸۹)

اگر بخواهیم فهرست کوتاهی از تلمیح به شخصیت‌ها و عناصر شاهنامه‌ای در شعر مجد همگر تهیه کنیم، آن سیاهه چنین خواهد بود: پادشاهان شاهنامه: جمشید: جنبه خورشیدگونگی (۱۳ / ۳۴۸) و (۳ / ۳۰۴)، صاحب تخت و سریر (۲ / ۱۹۴)، (۱۰ / ۶۳۳)، صاحب تختگاه (۲ / ۶۸۳)، پادشاه ملک عجم (۱ / ۲۷۱)، (۵ / ۲۹۶)، (۲ / ۳۰۵)، (۶ / ۵۷۲)، صاحب فر (۶ / ۳۴۴)، صاحب جاه (۲ / ۳۰۸)، مطلق پادشاه (۵ / ۱۹۵)، خلط داستان او با داستان سلیمان نبی علیه‌السلام (۳ / ۱۹۴)، انگشتی سلیمان در دست او (۴ / ۳۰۹)، صاحب جام جهان‌نما (۲ / ۷۰۱)، ضحاک: بدسیرتی او - در مقابل فریدون (۲ / ۴۰۱)، فریدون: مطلق پادشاه (۵ / ۱۹۵)، بزم فریدون (۵ / ۳۱۱)، تاج فریدون - پسر آبتین (۷ / ۵۵۵)، چتر کیان بالای سر او - بنای آبتین (۷ / ۳۴۵)، انصاف فریدون (۷ / ۶۲۴)، صاحب زیب و فر - در مقابل افراسیاب - اشتباه تلمیح (۸ / ۲۳۴)، نگاشتن نقش فریدون بر ایوان‌ها (۵ / ۳۸۵)، مقابل ضحاک (۲ / ۴۰۱)، پشنگ: پورپشنگ - افراسیاب - حقیر در برابر تهمتن (۴ / ۲۷۵)، پشنگ و پوری - پوری مشخص نشد که کیست (۳ / ۲۹۷) * در تصحیح منصف: پشنگ توری، افراسیاب: تاجور - حقیر در مقابل فریدون - اشتباه تلمیح (۸ / ۲۳۴)، پور پشنگ - حقیر در مصاف تهمتن (۴ / ۲۷۵)، حقیر در مقابل ممدوح (۳ / ۲۹۷)، مبارزه با رستم (۵ / ۳۴۵)، کی قباد: کلاه قباد - حقیر در مقابل ممدوح (۸ / ۲۳۴)، نگاشتن نقش او بر ایوان‌ها (۵ / ۳۸۵)، کاووس: دخمه کاووس - قبر او در غاری که از سنگ خاره در آن ستودان ساخته‌اند (۷ / ۳۸۵)، کتابت دفتر کاووس نامه توسط مجد - احتمالاً منظور قابوس‌نامه عنصرالمعالی است (۲ / ۶۴۳)، حقارت پندنامه کاووس در مقابل حکمت لقمان (۶ / ۶۴۳)، سیاوش: گذر کردن از آتش - سیاوخش وار (۲ / ۲۷۳)، کی خسرو: تخت کیخسرو - شکسته در مقابل مسند ممدوح (۴ / ۳۵۶)، (۲ / ۳۸۶) * نسخه بدل: تاج، بزم کیخسرو (۲ / ۶۰۷)، صاحب جام جهان‌نما (۸ / ۶۴۲)، صاحب جام - داستان بیژن (۶ / ۵۸۲)، رزم کیخسرو (۵ / ۳۱۱)،

عامل به چاه افتادن بیژن و نجات دهنده او همراه با رستم (۹ / ۳۴۴)، اسفندیار: رویین تن جفایشه - کشته شدن به دست رستم (۸ / ۲۳۳)، رویین تن بدخو - بی اثر بودن حمله او در برابر نهمت دستان و نکورایی رستم (۶ / ۳۰۵)، رویین تن - همراه با رستم و دستان برای عبرت (۹ / ۳۸۴)، رویین تن - در هجو کسی که مجد او را متهم به مفعول بودن در لواطه می کند (۱۱ / ۶۴۶)، دارا: دارای دور - استعاره از ممدوح (۴ / ۲۰۳)، دارای دین - استعاره از ممدوح (۷ / ۳۷۳)، (۲ / ۶۰۹)، دارای جهانگیر جهاندار جهان بخش - استعاره از ممدوح (۴ / ۵۹۸)، دارای عجم - استعاره از ممدوح (۶ / ۶۰۸)، مشهور به لحاظ بخت (۹ / ۷۱۰)، اسکندر: آینه ساز (۹ / ۲۲۷)، (۱۰ / ۴۹۹)، دولت اسکندر (۲ / ۳۰۵)، سؤال اسکندر - در مقابل مقال افلاطون (۹ / ۳۱۰)، عقل اسکندر - در مقابل جان افلاطون (۱۰ / ۶۲۴)، سیرت اسکندر (۸ / ۳۶۲)، عادت اسکندر (۵ / ۴۷۸ * تصحیح منصف: صورت)، در جستجوی آب زندگانی (۱۲ / ۳۷۱)، (۲ / ۷۰۸)، کام اسکندر - آب زندگی (۱ / ۴۱۰)، در جستجوی آب زندگی - مقابل خضر (۲ / ۵۲۲)، ساسان: نسل ساسان (۱ / ۲۸۸)، ملک و اصل ساسان (۷ و ۶ / ۳۲۳)، نسب ساسانی (۷ / ۳۴۴)، گوهر ساسان (۶ / ۳۶۰)، دولت ساسان (۴ / ۳۶۱)، اخبار خیر و جود ساسانیان (۱ / ۳۶۳)، دهر ساسانی (۸ / ۳۸۹)، اردشیر بن بابک: مُلک اردشیر (۱۵ / ۵۸۸)، کسری انوشیروان: عدل کسری - عدل در عهد او (۲ / ۱۹۴)، طاقش به سبب عدلش هامون نمی شود (۴ / ۳۱۱)، حقیر در مقابل معجز ممدوح - با کیخسرو در یک بیت (۴ / ۳۵۶)، با اسکندر در یک بیت (۸ / ۳۶۲)، انصاف او (۸ / ۳۴۰)، انصاف باعث برافراشته شدن تاج او گردید - با جم در یک بیت (۱۰ / ۶۳۳)، صلب، نسل و نسبت به او (۱ / ۲۸۸)، (۳ / ۳۷۵)، (۴ / ۶۳۸)، (۷ / ۳۴۴)، (۹ / ۱۲۶) * فقط در تصحیح منصف آمده، (۹ / ۶۳۲)، صورت نوشیروان (۵ / ۴۷۸) * در منصف: سیرت، دولت او (۹ / ۷۱۰)، (۱ / ۷۱۱)، رونق کسری - همراه با آصف (۳ / ۶۳۸)، همراه با قارون (۲ / ۷۱۱)، خسرو: مطلق پادشاه - استعاره از ممدوح (۲ / ۱۸۴)، (۴ / ۱۹۷)، (۲ / ۲۰۴)، (۴ / ۲۰۶)، (۶ / ۲۱۲)، (۴ / ۲۱۴)، (۲ / ۲۷۸)، (۱۰ / ۲۹۲)، (۲ / ۳۰۸)، (۱۳ / ۶۱۱)، (۶ / ۳۴۱)، (۵ / ۳۴۸)، (۱۰ / ۳۵۰)، (۱ / ۳۷۰)، (۹ / ۴۴۶)، (۱۰ / ۴۷۸)، (۲۲ / ۵۲۳)، (۱ / ۵۴۳)، (۲ / ۵۴۴)، (۶ / ۳۴۴)، (۶ / ۶۴۵)، (۱ / ۵۶۲)، (۶ / ۵۷۵)، (۱ / ۵۸۰)، (۶ / ۵۸۳)، خسرو چرخ - خورشید (۱ / ۱۸۵)، خسرو سپهر (۴ / ۲۹۷)، خسرو سیارگان (۵ / ۳۱۵)، خسرو تیغ زن - مانند خورشید (۱۲ / ۴۲۴)، خورشید خسروان (۷ / ۲۰۳)، خسرو چارم آسمان (۹ / ۴۸۹)، خورشید - خسرو سپهر - شیرین (۸ / ۷۳۴)، به معنی بزرگ - خسرو سادات (۸ / ۵۴۰)، خسرو نقبا (۵ / ۵۸۴)، در مقابل شیرین یا فرهاد (۱۴ / ۳۴۸)، (۹ / ۴۳۳)، (۲ / ۵۰۰)، خسرو پرویز (۱ / ۶۴۳)، از نسل آدم دانسته شده

(۷ / ۳۴۴)، خان خسروانی پر از گنج شایگان (۶ / ۳۴۶)، صاحب قران (۵ / ۳۶۲)، جام خسروی - جام شراب - همراه با نوای باربدی و می (۲ / ۳۷۳)، خسرو فتنه نشان (۱۴ / ۵۳۴)، نوای خسروانی (۲ / ۲۲۹)، (۵ / ۲۴۰)، باربد (۴ / ۲۸۳). **پهلوانان و دیگر اشخاص شاهنامه: نریمان:** همراه با سام آمده و شخصیتی غیر از اوست (۳ / ۳۸۵)، سام: پدر زال که او را بر سر سیمرغ کوه گذاشت و خود هم او را پایین آورد (۱ / ۳۴۵)، سام یل که نبیره اش سوار بر رخس است (۷ / ۳۴۵)، زال: زال زر - همراه با رستم دستان - مقابل رویین تن (۸ / ۲۳۳)، پدرش او را بر سیمرغ کوه گذاشت (۱ / ۳۴۵)، پیری - ایهام تناسب با شغاد و دستان (۱۹ / ۶۴۸)، دستان - نهمت دستان (۶ / ۳۰۵)، دستان - حيله و دستان - ایهام تناسب با رستم (۲ / ۳۰۹)، دستان - همراه با حاتم - معروف به جاه و جود (۵ / ۳۶۴)، دستان - همراه با رستم و رویین تن (۹ / ۳۸۴)، دستان - ایهام تناسب با شغاد و زال - در حقیقت صفت شغاد است (۱۹ / ۶۴۸)، رستم: رستم (۴ / ۱۹۶)، حقیر در مقابل ممدوح (۳ / ۲۰۹)، رستم زال - حقیر در مقابل ممدوح (۹ / ۲۹۰)، رستم دستان - ممدوح شبیه رستم (۸ / ۲۳۳)، شجاعت رستم - همراه با سخاوت حاتم (۶ / ۲۹۶)، نکورایی رستم در برابر حمله رویین تن - ممدوح و دشمن (۶ / ۳۰۵)، دمدمه رستم سام - همراه با طنطنه حاتم طایی (۸ / ۳۸۲)، کشته شدن رستم در چاه با حيله و دستان (۲ / ۳۰۹)، کشته شدن به دست شغاد (۱۹ / ۶۴۸)، مبارزه با افراسیاب (۴ / ۲۷۵)، نجات دهنده بیژن از چاه - رستم کمند انداز (۶ / ۵۸۲)، عزم رستم و مازندران (۵ / ۳۴۵)، همراه با رویین تن و دستان (۹ / ۳۸۴)، باد (غرور) تهمتن حقیر در مقابل ممدوح (۷ / ۶۲۴)، رستم (۵ / ۲۹۸)، صاحب رخس (۲ / ۳۸۶)، (۱۳ / ۵۴۲)، (۲ / ۶۸۳)، نبیره سام (۷ / ۳۴۵)، رخس - مطلق اسب (۳ / ۳۷۰)، رخس جهان سیر (۸ / ۳۷۶)، نوش دارو (۳ / ۳۹۵)، (۴ / ۵۱۳)، هفت خوان - تحقیر (۴ / ۲۰۹)، هفت خوان - تشبیه (۸ / ۳۳۹)، گرز گران (۳ / ۲۷۲)، فرامرز: سوار بر پشت اشقر (۲ / ۲۷۲)، طوس، فریبرز و گیو - فراموش شدن نام - عبرت (۳ / ۳۸۶)، گرگین: دشمن گرگین نهاد (۴ / ۵۸۲)، گراز: جنگ گراز (۴ / ۵۸۲)، شغاد: شغاد لعین دستانی (۱۹ / ۶۴۸)، (۲ / ۳۰۹)، منیژه: (۵ / ۵۸۲)، بیژن: نماد اسارت در چاه - همراه با یوسف (۵ / ۳۳۱)، به خاطر کیخسرو به چاه افتاد و کیخسرو به کمک شیر سیستان (رستم) او را نجات داد (۹ / ۳۴۴)، فراموش شدن نام - عبرت (۳ / ۳۸۶)، از کین گرگین در جنگ گرازان بی آنکه روی منیژه را ببیند در چاه افتاده (۵ و ۴ / ۵۸۲)، چاه بیژن مثل تاریکی (۲ / ۶۰۷)، مانی: تمثال مانوی (۱ / ۳۷۳)، نقش ارژنگ (۹ / ۴۵۰)، صورت مانی (۴ / ۳۸۶)، نقشبندی مانی (۵ / ۶۲۷)، (۷ / ۴۹۸). موجودات

اساطیری: هما: سایهٔ هما (۹ / ۲۰۳)، (۴ / ۲۲۷)، (۵ / ۳۳۴)، (۵ / ۶۱۵)، (۸ / ۶۲۸)، استخوان خواری هما (۷ / ۵۰۶)، زیبایی (۲ / ۲۰۳)، (۸ / ۳۳۰)، نماد گران‌بهای (۶ / ۵۱۰)، فرّ همایی (۸ / ۳۸۳)، فرّخ هما، فرّهی، سایه (۶ / ۵۵۷)، همای فتح و ظفر (۱ / ۵۵۳)، اقبال همایی (۱ / ۷۱۹)، عنقا: آشیانهٔ او نماد بلندی (۸ / ۲۱۶)، (۱۱ / ۵۳۴)، پنهان از دیده‌ها (۱۱ / ۲۵۹)، (۲ / ۲۱۲)، سیمرغ: ملول از شاهی مرغان (۷ / ۳۳۰)، سیمرغ همت (۹ / ۳۳۰)، پر سیمرغ و آشیان او نماد امری دست نیافتنی (۸ / ۴۸۹)، طعمهٔ سیمرغ در حد گنجشک نیست (۳ / ۵۳۹)، نماد پادشاهی که مملکت او را کرکس و جغد و زاغ گرفته باشند (۱ / ۷۰۶)، پر سیمرغ مرهم است (۶ / ۷۱۵)، سیمرغ‌کوه - البرز (۱ / ۳۴۵)، مار هفت‌سر: غم پیری، غربت، فاقه، وام، دوری از خانمان و قوم و تبع، فرقت دوستان، دشمن‌کامی (۱۰ و ۹ و ۸ / ۶۰۱)، دیو سپید: تشبیه مهجو به دیو سپید (۱ / ۶۵۰)، گاو و زمین و ماهی: (۳ / ۴۹۳)، (۱ / ۲۶۹)، (۸ / ۵۳۸)، (۳ / ۷۴۹)، اهریمن: در مقابل جبرئیل (۲ / ۳۳۱)، پری و جادو: هردو نماد فریبایی (۱ / ۷۱۷)، پری‌رخ - معشوق (۱۰ / ۷۳۴)، فرّ: بیش از ۳۰ مورد.

۲-۱- ذکر چند نکته در تلمیحات شاهنامه‌ای مجد همگر جمشید استعاره از خورشید

ای نکوتر چو شید بر سر تخت وی بهی‌تر ز شیر شزره نرین
(دیوان: ۱۳ / ۳۴۸)

و

وان شید که در عهد وفاقش نتواند بادی که ز گلزار کند برگ گلی کم
(دیوان: ۳ / ۳۰۴)

لفظ «شید» در دو بیت بالا با توجه به قرینه‌های تخت و عهد می‌تواند استعاره از جمشید باشد. استعارگی جمشید از خورشید دقیقاً ناظر بر همانندی‌های اساطیری جمشید و ایزد مهر است چنان‌که جمشید را نمودی از مهر شمرده‌اند: «شاید بتوان باور داشت که جمشید، به عنوان شاه و پدر نخستین انسان‌ها، در واقع تجسم ایزد مهر است بر زمین» (بهار، ۱۳۷۵: ۲۳۷). در شاهنامه نیز اشاره‌گونه‌ای به این همسانی دیده می‌شود:

چو خورشید تابان میان هوا نشسته بر او شاه فرمان‌روا
(شاهنامه: ۲۹ / ۱۳)

نگین جمشید

قوی بادا به شه پشت یمانی تیغ در مشتت چو جم دایم در انگشتت به حکم انس و جان
(دیوان: ۴ / ۳۰۹)

و:

کی نشستی دیو وارون چون نگین بر تخت گر نوشتی نام تو جمشید بر انگشتی
(دیوان: ۴ / ۴۷۸)

در شاهنامه، جمشید نخستین پادشاه دانسته شده که اهورامزدا با دادن دو رمز مهم (نگین و عصای زرنشان) به او قدرتی ماورایی بخشیده است و یکی از جهات شباهت او با سلیمان نبی (ع) همین نگین است. پادشاهی جمشید با از دست دادن فرّ کیانی، به دیو وارون (= ضحاک) و حکومت سلیمان با گم کردن خاتم، به صخر جنّی می‌رسد. با این تفاوت که سلیمان قدرت از دست یافته را باز می‌یابد اما جمشید نه. فردوسی آشکارا از انگشتی جمشید یاد کرده است:

که جمشید با فرّ و انگشتی به فرمان او دیو و مرغ و پری
ز مازندران ییاد هرگز نکرد نجست از دلیران دیوان نبرد
(شاهنامه: ۳۴ و ۳۳ / ۱۳۰)

باغ ارم

مجد همگر بیتی دارد که در آن باغ ارم را در یک بیت با ملک سلیمان (= ملک جمشید) آورده و از آنجا که بنابر اساطیر، باغ معروف جمشید (وَرَجَمِ گَرْد) در میانهٔ پارس قرار دارد: «ورجمکرد میان پارس به سرواگ است. ایدون گوید که جمکرد پایین کوه چمگان است.» (بهار، ۱۳۶۹: ۱۲۸) و مرحوم بهار احتمال داده است که محل این باغ مرودشت امروزی است. (بهار، ۱۳۷۲: ۲۱) گمان می‌رود که مجد همان باغ را خواسته است:

از داد پشت ملک سلیمان چو گشت راست روی زمین طراوت باغ ارم گرفت
(دیوان: ۳ / ۱۹۴)

«برخی میان وَرَجَمِ گَرْد و ارم ذات‌العماد شباهت‌هایی یافته‌اند. چرا که باغ جمشید زیر زمین ساخته شد و ارم نیز به زیر زمین رفت و از چشم جهانیان پنهان شد. در ورجمکرد نیز به مانند ارم سخن از کوشک‌ها و حصارهاست.» (یاحقی، ۱۳۶۹: ۷۱) مجد در ابیات زیر در ذکر بازدید خود از تخت جمشید، صریحاً از «باغ ارم» یاد می‌کند که بر اثر گذشت زمان، دیگر خبری از عظمت و شکوه پیشین در آن نیست و حتی گل و گیاهی نیز در آن نمی‌روید:

شدم به دخمهٔ کاووس و یافتم غاری ز سنگ خاره در او ساخته ستودانی

ز خاک آنان کز بادشان جهان پر بود
 زمین باغ ارم پی به پی بیمودم
 از آن هزار ستون سقف خانۀ زرین
 نه رخس رستم دیدم نه تخت کیخسرو
 نبود چندان کز وی پر آید انبانی
 ز خاک آن نه گلی یافتم نه ریحانی
 نمانده جز سنگی بر کنار میدانی
 نه زان سرای و حواشی دری و دربانی
 (دیوان: ۹ - ۷ / ۳۸۵ و ۲ و ۱ / ۳۸۶)

رباعی زیر نیز به احتمال بسیار خطاب به تخت جمشید است و کامل کننده معنایی ابیات بالاست. شاعر

در اینجا «باغ»ی را مخاطب قرار داده که روزگاری منزل رستم و تختگه جمشید بوده است:

ای باغ اگر تو خرمی رخت کجاست
 وان دولت تیز و رونق بخت کجاست
 گر منزل رستمی پی رخس تو کو
 ور تختگه جمی جم و تخت کجاست
 (دیوان: ۲ و ۱ / ۶۸۳)

فردوسی چند بار از «باغ ارم» یاد کرده؛ اما به عنوان مشبه‌به سرسبزی و زیبایی.

دخمۀ کاووس

مجد همگر در ابیات ذکر شده بالا (شدم به دخمه کاووس...) اشاره به محل دفن کاووس پادشاه کیانی دارد که این امر در ادب فارسی کم سابقه است. از سخن ابن همگر چنین بر می آید که او ستودان کاووس را در تخت جمشید می‌داند. در روایات اساطیری، کاخ میترا نیز توصیفات بالا را دارد: اقامتگاهی زرین با هزار ستون. (آموزگار، ۱۳۸۶: ۱۹) این اقامتگاه در بالای کوه البرز قرار دارد. این توصیفات با کاخ کاووس بر بالای البرز (زرین بودن و هزار ستون داشتن) و نیز با کنگ دژ سیاوش (مثل دیوار زرین و تولد کیخسرو در آن) نزدیک است. فردوسی در پایان زندگی کیکاووس به داستان مرگ او و تدفینش به دست کیخسرو اشاره کرده؛ اما محل دفن او را مشخص نکرده است:

ز بهر ستودانش کساخی بلند
 بردند پس نامداران شاه
 برو تافته عود و کافور و مشک
 نهادند زیراندرش تخت عاج
 چو برگشت کیخسرو از پیش تخت
 کسی نیز کاوس کی را ندید
 بکردند بالای او ده کمنند
 دیقی و دیبای رومی سیاه
 تنش را بدو در بکردند خشک
 بسر بر ز کافور وز مشک تاج
 در خوابگه را بیستند سخت
 ز کین و ز آوردگاه آرمید
 (شاهنامه: ۱۴ - ۹ / ۶۰۲)

اگرچه گمان واقع بودن دخمه کاووس در البرز بیشتر به یقین نزدیک است؛ اما در دیوان مجد شاهدی

مبنی بر حضور و عبور او از البرز نیست و او سفری به آن مناطق نکرده است.^۳

پرچم

نخستین اشاره در تاریخ اساطیر ایران به وجود پرچم، به قیام کاوه آهنگر علیه ظلم و ستم (ضحاک) بر می‌گردد. این درفش از روزگاران کهن تا آخر عهد ساسانی پرچم رسمی ایران بوده است. مجد همگر، چندجا پرچم ممدوح را وصف کرده که بعضی از توصیفات او حائز نکاتی اسطوره‌ای است. از جمله اینکه پرچم را منقش به شکل اژدها تصویر کرده است.

هرآنکه‌ی که علم برکشند در رزمت کنند تنین را جفت ازدهای علم
(دیوان: ۴ / ۲۹۸)

در شاهنامه نیز توصیفات فراوانی از درفش اژدهاپیکر و اژدهافش وجود دارد. درفش رستم نیز آراسته به نقش اژدها بوده است. (شاهنامه ۲ / ۲۱۴) مجد همگر دو جای دیگر (۶ / ۶۱۶) و (۳ / ۵۶۳) به رنگ سیاه پرچم اشاره کرده که هم می‌تواند یادگار درفش سیاه ابومسلم خراسانی باشد و هم رنگ پرچم اتابکان فارس را به یاد بیاورد.

زلف خاتون ظفر در جلوه گاه کارزار پرچمی بر نیزه سرتیز کین توز تو باد
(دیوان: ۳ / ۵۶۳)

ز دست صبح گریبان خویش را بدرد ز عشق سنجق فتحت شب سیه گیسو
مرگب است سر سنجقت به فتح و ظفر چنان که چرم ز ترکیب زاج با مازو

(دیوان: ۷ و ۶ / ۶۱۶)

ششمین همایش ملی پژوهش‌های ادبی
تهمتن

«تهمتن» به عنوان معادل معنایی نام «رستم»، مهم‌ترین لقب جهان پهلوان ایران در شاهنامه است که گاهی به یلان دیگری چون اسفندیار نیز اطلاق می‌شود. در دیوان مجد همگر: تهمتن دل (۴ / ۲۷۵) و باد تهمتن (۷

/ ۶۲۴)

زادن رستم

مجد همگر فعل «رستم» را که یادآور تولد رستم است را آورده است:

سزای شاه چه گویم سخن به کوشش لیک اگر قبول کنی «رستم» از کشاکش غم
(دیوان: ۵ / ۲۹۸)

فردوسی در داستان زادن رستم از زبان مادر (رودابه) چنین می‌گوید:

برستم بگفتا غم آمد بسر نهادند رستمش نام پسر

هفت خان

هفت‌خان را در ادب فارسی اغلب «هفت‌خوان» می‌نویسند. وجه تسمیه این کلمه را آن دانسته‌اند که رستم و اسفندیار بع از هر کامیابی خوانی از اغذیه لذیذ می‌گستردند که این وجه تسمیه صحیح نمی‌نماید. (یاحق، ۱۳۶۹: ۴۵۰) این کلمه در دیوان مجد همگر نیز به صورت «هفت‌خوان» آمده است:

دهر بردارد به نوی نسختی از هفت‌خوان
(دیوان: ۸ / ۳۳۹)

روز رزمت چون درآید جیش فتح از

که از جریده شهنامه هفت‌خوان انداخت
(دیوان: ۴ / ۲۰۹)

و حکایت تو چنان شد به گرد هفت اقلیم

دردی است که هر طیب ازو نومید است
باغی است کش آب از دهن خورشید است
(دیوان: ۶ و ۵ / ۷۱۵)

سیمرغ
وصلت که غم جراحیست جاوید است
داغی است که مرهمش پر سیمرغ است

علاوه بر سابقه کهن اسطوره‌ای سیمرغ، در شاهنامه نیز نسبت درمان‌کنندگی به پر سیمرغ داده شده است. هم اندر زمان گشت با زیب و فر
(شاهنامه: ۶ / ۷۴۷)

بر آن خستگی‌ها بمالید پر

در منابع اساطیری آمده که پس از زاده شدن رستم «سیمرغ پر خود را بر جای زخم می‌مالد و آن را شفا می‌دهد.» (آموزگار، ۱۳۸۶: ۶۴)؛ اما در شاهنامه اشاره‌ای صریح به این نکته نشده است.

اسارت بیژن

شدم چو بیژن در کرّ و فرّ جنگ گراز
ز مکر دشمن بدگوی و حاسد غمّاز
دل تو جام و کفت رستم کمند انداز
بمانده‌ام چو یکی کبک زیر چنگل باز
(دیوان: ۷ - ۴ / ۵۸۲)

ز کین دشمن گرگین نهاد سگ سیرت
ندیده روی منیژه فتادم اندر چاه
حقیقت است که کیخسرو زمانه تویی
به بوی مرغ کز انگشتی دهد خبرم

و:

هم به کیخسرو شد او را یار شیر سیستان
(دیوان: ۹ / ۳۴۴)

گرچه بیژن بهر کیخسرو به چاه اندر فتاد

در ابیات بالا بصورت موجز به طرح کلی داستان بیژن و منیژه اشاره شده است. اعزام بیژن به ارمان به دستور کیخسرو جهت دفع گرازان، همراهی گرگین میلاد با او، حسد بردن گرگین بر بیژن، عاشق شدن بیژن بر منیژه، گرفتاری بیژن در چاه به دست افراسیاب، نگریستن کیخسرو به جام گیتی نما و دیدن او را در چاه، اعزام رستم به توران جهت نجات دادن بیژن و بالا کشیدن او از چاه بوسیله کمند. فردوسی گوید:

فرو هشت رستم بزندان کمند بر آوردش از چاه با پای بند
(شاهنامه: ۱۴ / ۴۶۳)

آینه اسکندر

در شاهنامه، به آینه‌سازی اسکندر اشاره شده است:

سوی مرد دانا فرستاد زود چو دانا نگه کرد و آهن بسود
بساعت از آن آهن تیره رنگ یکی آینه ساخت روشن چو زنگ
ببردند نزد سکندر به شب وزان راز نگشاد بر باد لب
(شاهنامه: ۱۰ - ۸ / ۸۰۹)

مجد همگر نیز مبتکر آینه را اسکندر دانسته است:

جهان ز رای تو آینه‌ای به آیین یافت اگرچه آینه در ابتدا سیکندر کرد
(دیوان: ۹ / ۲۲۷)

اسکندری که ساخته از چهره آینه آری تو نیز هم ظلماتی گشوده‌ای
(دیوان: ۱۰ / ۴۹۹)

دهقان

برداشت مجد همگر از دهقان در معنا تجلی یافته است:

۱۳۹۱ و ۶ دی ماه

الف-داننده و گوینده داستان‌های باستان

نشان جای فریبرز و طوس و بیژن و گیو بجستم و نشنیدم ز هیچ دهقانی
(دیوان: ۳ / ۳۸۶)

یکی از راویان گفتارهای منابع شاهنامه، «دهقانان» هستند که در شاهنامه بسیار از آنها نام برده شده است:

سخن‌گوی دهقان چه گوید نخست که نام بزرگی به گیتی که جست
(شاهنامه: ۲۳ / ۷)

ب-طبقه‌ای در ایران گذشته

به خواب امن در است این جهان و تو بیدار برای حفظ جهانی رعیت و دهقان
(دیوان: ۷ / ۳۵۶)

منظور از «دهقان» قدیم، طبقه‌ای در ایران کهن از دوره ساسانیان تا اوایل سده پنجم است که میان طبقه کشاورز و اشراف بلندپایه بوده‌اند و فردوسی نیز خود از آن گروه بوده است.

ج- باغبان

کی بر طبق بید بر خوشه پروین دهقان خرف خوشه انگور فرستد
(دیوان: ۳ / ۵۴۰)

۳- صحنه‌پردازی‌های حماسی

از دیگر نمودهای تأثیر متون حماسی در شعر مجد همگر، توصیف‌هایی است که در ضمن مدایح، در باب ممدوح می‌سراید. از آنجا که ژرف‌ساخت قصیده، حماسی است شاید نتوان به ضرس قاطع، تشبیهات حماسی مجد همگر را متأثر از شاهنامه دانست و آن را باید ادامه سنت قصیده‌سرایی فرض کرد، اما در هر صورت برخی قطعیت‌ها مثل آشنایی مجد همگر با فردوسی و شاهنامه، ما را بر آن می‌دارد که ساختار توصیفات او را متأثر از شاهنامه بدانیم. برای درک چگونگی رابطه حماسه و قصیده بهتر است رابطه این دو تبیین شود. برخی قصیده را «حماسه دروغین» نامیده‌اند و گفته‌اند که «فرق حماسه راستین با قصیده در این است که در حماسه، قهرمان یا واقعاً انسانی بزرگ بوده است (حماسه تاریخی) و یا قهرمانی اساطیری است که فقط از خلال خود ابیات حماسه یا متون حماسی و اساطیری دیگر در مورد او اطلاعاتی داریم. اما قهرمان قصیده را از اسناد تاریخی کاملاً می‌شناسیم و می‌دانیم که نه تنها حائز هیچ‌کدام از اوصاف شاعر نبوده است؛ بلکه به زبونی و جهل و خبث مشهور است.» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۲۹۴) این که قصیده، حماسه دروغین نامیده شده به این معنی نیست که آن را بی‌اعتبار فرض کنیم؛ بلکه بلکه از آن روست که حماسه واقعی، به باور و اندیشه و یقین مخاطب مربوط است و حماسه دروغین به پندار و احساس و شک او. پیداست که اندیشه و احساس، دو بال یا دو روی سکه شعر هستند و هر دو در جایگاه خود معتبرند. ازین رو «حماسه در شعر فارسی دو قالب دارد یکی مثنوی و دیگری قصیده. حماسه‌های راستین بلند در قالب مثنوی و حماسه‌های دروغین کوتاه در قالب قصیده است.» (همان: ۲۹۷)

از مجموع ۲۲۵۰ بیت بخش اول (قصاید) دیوان مجد همگر، بیش از ۷۴۰ بیت؛ یعنی حدود یک‌سوم ابیات، مدیحه است و بقیه معانی و مضامین شعری دیگر از جمله تغزل، حبسیه، سوگندنامه، هجو، تقاضا،

مرثیه، مفاخره و غیرهم است. این مدایح به شیوه شعرای بزرگ قصیده‌سرای سبک خراسانی سروده شده و گاه با بهترین قصاید پهلو می‌زند.

استفاده از بعضی تلفظات کهن نام‌های اساطیری مانند سیاوخش، روستم، افریدون، فراساب، فراسیاب، شهنامه، سکندر و وجود برخی الفاظ کهن و نامأنوس فارسی از جمله آخشییجان، اجل، انگله، بارنامه، ایرمان، برخی، برگاشتن، بیخ آور، بهی، بی‌شرمگی، پاداشن، پرن، چربک، چخیدن، دلشکر، دوده، دوستگانی، ستودان، شخ، شخودن، شرنگ، غرنگ، کفیدن (ترکیدن)، لاد، نرمدگی، یزک و ... زبان مجد را به زبان کهن خراسانی نزدیک کرده است.

یکی از میناگری‌های فردوسی در شاهنامه سرودن ابیاتی نغز در پند و اندرز است که بیشتر در پایان داستان مرگ شاهان و پهلوانان از خود آنها یا از زبان فردوسی آمده است. شاعر طوس در این ابیات به ناپایداری جهان اشاره می‌کند و خواننده را از دل بستن به دنیا بر حذر می‌دارد. مجد همگر نیز در ضمن بعضی قصاید وقتی شرایط را مناسب می‌بیند لب به اندرز می‌گشاید و با یادآوری نیستی و نابودی شاهان و پهلوانان، خواننده و شنونده را به کسب هنر و نام نیک دعوت می‌کند:

که رستمی بُد و رویین تنی و دستانی فلک به شعبده‌ای اختران به دستانی که دیده‌اند از ایشان هنر به هر سانی اگر فسانه سامی است یا نریمانی که کرده‌اند در ایام خویش احسانی همی نگارند امروز بر هر ایوانی کند روایت از ایشان سخن سخنرانی (دیوان: ۹ / ۳۸۴ تا ۶ / ۳۸۵)	به داستان گذشته نگر که می‌خوانند به زیر پای فنا پست کرد یک یک را بمانده نام همه زنده در جهان زان است بجز هنر نکند نام رفته را باقی حدیث حاتم و یحیی و معن از آن نگر که نقش فریدون و کیقباد هنوز غرض ز نقش همین است و بس که در
--	---

جایی دیگر نیز، حسن تعلیل، او را در سفارش به عدالت یاری می‌کند؛ او دلیل فرونریختن طاق کسری را عدل او می‌داند:

ز ظلم و زلزله بس طاق و قصر هامون شد نگر که چند ز فرماندهان و پادشهان ز عدل کسری طاقش نمی‌شود هامون شدند خاک و به جای است این گل بستون (دیوان: ۶ و ۴ / ۳۱۱)
--

بهره‌یابی از واژگان و ابزارآلات جنگی همچون جوشن، خدنگ، خفتان، رخش، کوس، پیکان و ... خواننده را به فضایی حماسی و جنگی می‌کشاند. پرداخت تصاویر حماسی در اشعار غیر حماسی، از

سنت‌های متداول شعر پارسی است. در بیشتر این موارد، کاربردهای تشبیهی و استعاری و نمادین این آلات دیده می‌شود. نمونه‌ای از کاربرد اصطلاحات جنگی:

گر از حکایت او آب جوشنی پوشد خدنگ نار جهد در هوای خود حباب
(دیوان: ۲ / ۱۷۷)

و:

ز آن رنگ ریز خنجر نیلیت روز رزم صحرای معرکه همه آب بقم گرفت
(دیوان: ۱ / ۱۹۷)

و:

شهی که شست یک اندازش از کمان دویی دو نسر چرخ به یک تیر از آسمان انداخت
ز بیم طعنه رُمح و سنان لایح او سِماک خود را در راه کهکشانشان انداخت
(دیوان: ۱۱ و ۱۰ / ۲۰۸)

و او گاه چنان در جنگجویی شهره است که نام رستم را از رواج می‌اندازد. چون ممدوح هنر خاصی ندارد و نمی‌تواند بر اساطیر چیره شود، ناچار اساطیر به پای او قربانی می‌شوند:

تویی که قبضه شمشیر و زخم بازوی تو حدیث رستم دستان ز داستان انداخت
حکایت تو چنان شد به گرد هفت اقلیم که از جریده شهنامه هفت خوان انداخت
(دیوان: ۴ و ۳ / ۲۰۹)

گاه نیز ممدوح را در جنگاوری و چیرگی با حضرت علی علیه‌السلام همانند می‌کند:

سپه کشی که به یک حمله با سپاه عدو همان کند که علی با سپاه خیبر کرد
ز تیغ اوست عجم را همان نمایش‌ها که در دیار عرب ذوالفقار حیدر کرد
(دیوان: ۳ و ۲ / ۲۲۷)

با این همه، رفتارهای پهلوانی ممدوحان، تنها نمونه‌ای ناقص از اعمال پهلوانان و شاهان اساطیری است. ممدوح آنچنان بزرگ است که اجرام چرخ، زحل، مشتری، مریخ، خورشید، زهره، عطارد و ماه همگی از کارگزاران او محسوب می‌شوند. (نک صفحات ۲۲۸، ۳۲۹، ۳۵۵)

به کارگیری استعاره در توصیفات حماسی نیز از ویژگی‌های شعر مجد همگر است:

نهنگ تو ز سر یاغیان گرفت وطن خدنگ تو ز دل دشمنان گرفت وئاق
(دیوان: ۵ / ۲۸۱)

و:

از آن دو خانه که دارد دو زاغ مار شکن به چشم جانش جز مرغ چار پر چه رسد
(دیوان: ۱۰ / ۲۳۳)

او تیر ممدوح را کبوتری دانسته که پیامی جز مرگ ندارد و همنشینی که جرعه‌دان او از خون کشتگان دشمن سرشار است:

کبوتری است مسافر خدنگ چارپرت
معاشری است مُعربد حسام خونخوارت
گرفته در سر منقار نامه آجال
که جرعه‌دانش بود بحر خون مالمال
(دیوان: ۳ و ۲ / ۲۹۱)

از دیگر ویژگی‌های شعر حماسی، اغراق و مبالغه است. قصیده‌سرایی نیز همیشه جولانگاه شاعران در

بزرگ‌نمایی بوده است:

ز تاپ نیل‌گون تیغش بسوزد
بریزد شیر گردون ناب و چنگال
و گر صیدی شود مجروح تیرش
اگر کوسی زند بر کاسه گردون
بیارامد سپهر از سهم رُمحشش
اگر بیند به نیل اندر نهنگش
اگر در خواب بیند پالهنکش
نیارد گشت پیرامن پلنگش...
زمانه بشنود بانگ غرنکش...
بلرزد کوه از آسیب خدنگش
(دیوان: ۷ - ۱ / ۲۷۵)

پر فرو ریزند مرغان چون بیندازی تو تیر
سم بیندازند غرمان چون تو برداری کمان
و:
(دیوان: ۶ / ۳۴۰)

۴- مفاخره

یکی دیگر از نمودهای تأثیر ادب حماسی در متون غنایی، «مفاخره» است که می‌توان آن را بازماند یا معادل سنت رجزخوانی پهلوانان در صحنه جنگ‌ها دانست. «مفاخره در لغت به معنی نازیدن، خودستایی و اظهار فخر و بالیدن به حسب و نسب است و در اصطلاح ادب به اشعاری گفته می‌شود که شاعر در آنها مآثر و مناقب اجداد و قوم و قبیله‌اش را برمی‌شمرد و بدانها مباحات می‌کند. در میان منظومه‌های مدحی زبان فارسی اشعاری از نوع مفاخره وجود دارد که سراینده‌گانشان ضمن آنها از برتری‌های ادبی، علمی و دیگر افتخارات خود سخن گفته‌اند.» (رزمجو، ۱۳۷۰: ۱۴۹) ژرف ساخت مفاخره، حماسه و «بنای آن بر اغراق در باب صفات نیکو و ذکر اعمال پهلوانی است.» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۲۳۹) فخریات مجد همگر را می‌توان به چند گروه تقسیم کرد:

الف - مفاخره به سخنوری، شعر و هنرهای خود.

سخنوری، دبیری، بدیهه‌گویی، خوشنویسی، تندنویسی و مهارت در نظم و نثر از جمله هنرهایی است که مجد مرتباً بر آنها می‌بالد. سمت ملک‌الشعرایی و جایگاه ممتاز او در نقد ادبی عصر خویش، مؤید ادعاهای اوست.

واینک سخن گواه به برهان نشسته است
آنکس که بر کناره میدان نشسته است
پیوسته بر سواحل امکان نشسته است
روح جریر و اعشی بر خوان نشسته است
بر جان شخص اخل و حسان نشسته است
(دیوان: ۷ - ۳ / ۲۰۵)

صاحب افکار و نکته‌ابکار
گوی دانش ربوده از اغیار
(دیوان: ۱۰ / ۹ / ۲۵۴)

شاه منم مبارز میدان نظم و نثر
گشتم سخن سوار و چه داند که من کیم
فکر من است جوهری رسته سخن
مهمان سرای طبع مرا گاه امتحان
زین شعر آبدار خوی خجلت و حیا
و:

ای تو در شعر وارث همگرا
ای به چوگان نطق و نظم دری
ب- مفاخره به سابقه و اعمال خود.

یادآوری خدمات کشوری و لشکری خود و مناصب و جایگاه‌هایی که مجد در دربارها کسب کرده است، در این حوزه جای می‌گیرد. شاعر می‌کوشد تا با این تذکرها، خود را از وضعیت فراموشی و عزل و

مگیر آنکه به من یافت ملکتی بنیان
مگیر آنکه شهان را بدم وزیرشان
ز گردش قلمم بود زینت دیوان
سخن بین و نظر کن به گوهر ساسان
(دیوان: ۶ - ۳ / ۳۶۰)

کنم احوال خویشتن اظهار
همگان بحر جود و کوه وقار
روز روشن برآرم از شب تار
که به خون جگر کنند افطار
آنچه کرده است حیدر کرآر
هرکه را بینی از صغار و کبار

طرد و حبس نجات داده و جایگاه قبلی خود را بازیابد:
مگیر زآنکه ز من بود کشوری به نوا
مگیر آنکه مهان را بدم بساطنشین
ز جنبش قدمم بود رتبت درگاه
ز نسل و فضل رعونت بود اگر گویم
و:

ور اجازت دهد مکارم تو
گوید آن کس منم که خوانندم
چون برآرم حسام را ز نیام
روزه دارند مژگانان از من
کرده‌ام با جهود و نصرانی
زین دو ملت به خطه موصل

یا بود در برش علامت زرد یا بود بسته در میان زَنار
بوسستانی بساختم در دین که همه زنده رغبت آرد بار
(دیوان: ۱۸ - ۱۱ / ۲۵۶)

ج- مفاخره به اصل و نسب و پدران خود.

مجد در اشعارش بارها خود را از خاندانی اصیل و نسب‌دار معرفی می‌کند و نسب خود را به ساسانیان می‌رساند و به این نسب افتخار می‌کند.

هستم ز نسل ساسان نز تخمه تکین هشتم ز صلب کسری نز دوده ینال
(دیوان: ۱ / ۲۸۸)

ازین دست فخریات در صفحات ۲۸۸، ۳۶۰، ۶۳۲، ۳۲۳، ۳۴۴، ۳۸۹، ۳۷۵ و ۵۲۷ دیوان نیز مشاهده می‌شود. این دل بستگی، با وجود همه نابسامانی‌های آن روزگار و تضعیف روحیه ملی ایرانیان به دست خلافت عباسی هنوز برای شاعری نژاده مانند مجد همگر مایه مباهات است و او که خود را از نژاد کسری انوشیروان ساسانی می‌داند، بر آن است تا با تبلیغ تاریخ ایران باستان رگ و ریشه خود را نیز تقویت کند و به رخ برخی حکام و فرمانروایان بی‌ریشه عصر برساند. شاید مجد همگر از آخرین کسانی باشد که با وجود گذشت بیش از هفت قرن از فروپاشی امپراتوری ساسانی، هنوز ارتباط خونی خود با پادشاهان آن سلسله را حفظ کرده است.

ششمین همایش ملی پژوهش‌های ادبی

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

نتیجه‌گیری

مجد همگر شیرازی، شاعر معروف ایران در قرن هفتم هجری است که به واسطه داشتن هنرهایی همچون شاعری، دبیری، خوش‌نویسی، وزارت و جنگاوری و نیز به سبب تربیت در خانواده‌ای اصیل و نژاده با بسیاری از متون کهن فارسی آشنا و محشور بوده که از آن میان، شاهنامه فردوسی شایسته توجه است. تأثیر شاهنامه بر شعر مجد همگر را می‌توان در گزاره‌های زیر خلاصه کرد.

یادکرد نیکو از فردوسی و اثر او.

اشاره فراوان به اشخاص و عناصر شاهنامه؛ به نحوی که نام بیش از ۳۰ تن از شخصیت‌های شاهنامه به همراه فرازی از داستان آنها در دیوان مجد همگر آمده است. در این حوزه، تلمیح به اشخاص شاهنامه در دو

گونه محقق شده است: یا ممدوح را بر آنان ترجیح می‌دهد و یا ممدوح را به آنان تشبیه می‌کند که عالی‌ترین وجه در این مورد، استعاره است. بیشترین تلمیحات شاهنامه، از پهلوانان مربوط به رستم با ۱۹ بار تلمیح و از شاهان مربوط به کسری انوشیروان با ۱۶ بار تلمیح است که توجه خاص مجد به انوشیروان بیشتر بدان جهت است که وی خود را از اعقاب انوشیروان ساسانی می‌داند. اشاره به جمشید با ۱۵ بار یادکرد در ردیف دوم است. پربسامدترین نام شاهنامه‌ای نیز «خسرو» با ۴۲ بار تکرار است که اکثراً استعاره از پادشاه است. استفاده از اسطوره‌رویین‌تن و دیو سفید در جایگاه هجو نیز قابل تأمل است.

اشاره به موجودات و مضامین اساطیری نیز در دیوان مجد قابل ملاحظه است. صحنه‌پردازی‌های حماسی شامل اغراق، اسندهای مجازی کنایات، اوصاف هنری و تشبیهات حماسی که در زبانی فاخر پرورده شده است. مفاخره و نازش به سخنوری، اصل و نسب، جنگاوری، اعمال و هنرهای خود در دیوان مجد همگر به وفور دیده می‌شود.

زبان حماسی او باعث به کارگیری الفاظ کهن و صورت کهن اسامی شاهنامه و تاریخی شده است. اشاره به آثار باستانی ایران از قبیل تخت جمشید که به منظور عبرت و حسرت بر تمدن و عظمت از دست رفته ایران انجام گرفته و در آن سفارش به کسب هنر و کمالات مشهود است.

در دیوان مجد همگر همانند اغلب شعرای فارسی‌زبان، داستان‌های اساطیری، پهلوانی و تاریخی ایرانی با داستان‌های اسلامی و سامی در آمیخته که از آن میان می‌توان به خلط داستان سلیمان و جمشید، یوسف و بیژن و ذوالقرنین و اسکندر اشاره کرد. همچنین همراه آمدن اسطوره‌های ایرانی و تازی در یک بیت مانند رستم و حاتم، حاتم و داستان و ... نشان‌دهنده درآمیختن کامل فرهنگ ایرانی و عرب در عصر اوست.

پی‌نوشت‌ها

۱- در ارجاع ابیات، عدد سمت چپ نشانگر صفحه و عدد سمت راست نشانگر شماره بیت در آن صفحه است. مثلاً (۷ / ۷۳۸) یعنی بیت هفتم در صفحه ۷۳۸ دیوان. ارجاع به شاهنامه نیز به همین شکل است.

۲- در متن دیوان «تعازی» و «تعانی» که هر دو ضبط اشتباه است و صحیح آن همان است که نقل شد.

۳- البته بعضی از محققان، دخمه کاوس را مصحف دخمه ناووس دانسته‌اند (نک. مقدمه حسین‌قلی حسینی نژاد بر دیوان مجد همگر، ۲۵) که با توجه به مترادف بودن این دو لغت پارسی (دخمه و ناووس) و عدم اشاره آنها به محلی خاص، این قرائت چندان رسا نیست؛ خاصه این که دو تصحیح موجود دیوان مجد همگر (کرمی و منصف) این کلمه را حتی در نسخه‌بدهای خود هم نیاورده‌اند. با وجود این اگر روزی قانع شویم که قرائت اخیر (ناووس) را بپذیریم، بنیاد این پاره از پژوهش از لونی دیگر خواهد شد.

انجمن علمی زبان ادبی فارسی

ششمین همایش ملی پژوهش‌های ادبی

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

منابع

- آموزگار، ژاله. (۱۳۸۶). تاریخ اساطیری ایران. چاپ نهم. تهران: سمت
- آیدنلو، سجّاد. (۱۳۸۳). نکته‌هایی درباره تلمیحات شاهنامه‌ای خاقانی. فصلنامه پژوهش‌های ادبی. ش ۴. صص ۷ - ۳۶
- (۱۳۸۷). آشناترین شاعر ادب فارسی با شاهنامه. ادب‌پژوهی. ش ۶. صص ۱۳۳ - ۱۶۱
- (۱۳۸۶). شاهنامه‌ای‌ترین شعر غنایی. پیک نور. س ۵. ش ۳. صص ۱۲ - ۱۹
- اردلان جوان، سیدعلی. (۱۳۶۷). تجلی شاعرانه اساطیر و روایات تاریخی و مذهبی در اشعار خاقانی. مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی
- بهار، مهرداد. (۱۳۶۹). بندهش. تهران: توس.
- (۱۳۷۲). تخت جمشید. با همکاری نصرالله کسرائیان. چاپ اول. تهران
- (۱۳۷۵). پژوهشی در اساطیر ایران. ویراسته دکتر کتایون مزداپور. تهران: انتشارات آگه
- دیرسیاقی، سید محمد. (۱۳۸۳). زندگی‌نامه فردوسی و سرگذشت شاهنامه. تهران: قطره
- رزمجو، حسین. (۱۳۷۰). انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی. مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی
- ریاحی، محمدامین. (۱۳۸۲). سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی. چ ۲. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- سرکاراتی، بهمن. (۱۳۷۱). «اسطوره‌های عصر ما را آیندگان خواهند خواند». (گفت‌وگوی نامه فرهنگ با دکتر بهمن سرکاراتی). نامه فرهنگ. س ۲. ش ۳. ۱۳۹۱
- سیف، عبدالرضا. (۸۳ و ۱۳۸۲). بازتاب شاهنامه فردوسی در غزلیات شمس مولوی. مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران. صص ۶۱ - ۸۰
- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۳). انواع ادبی. ویرایش سوم. چاپ دهم. تهران: فردوس
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۶۴). حماسه‌سرایی در ایران. چ ۴. تهران: انتشارات امیر کبیر
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۴). شاهنامه فردوسی. (متن کامل) بر اساس چاپ مسکو. به کوشش سعید حمیدیان. تهران: قطره

محمدی افشار، هوشنگ. (۱۳۸۹). بازتاب حماسه ملی در شعر مسعود سعد. مجله مطالعات ایرانی. س ۹. ش ۱۷. صص ۱۵۷ - ۱۸۲

مشتاق مهر، رحمان و آیدنلو، سجّاد. (۱۳۸۶). یادداشت‌هایی درباره نکات و اشارات شاهنامه‌ای در دیوان ناصر خسرو. مجله مطالعات ایرانی. س ۶. ش ۱۱. صص ۱۹۵ - ۲۱۸

منصف، مصطفی. (۱۳۷۶). تصحیح انتقادی دیوان مجد همگر. پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی. دانشگاه تربیت معلم تهران

نقیسی، سعید. (۱۳۱۳). «مجدالدین همگر». مجله مهر. سال دوم. ش ۱۱. صص ۱۱۱۷ - ۱۱۲۳

نوریان، مهدی. (۱۳۸۰). خاقانی شروانی بر خوان رنگین فردوسی. نشر دانش. ش ۱۰۱. صص ۲۰ - ۲۴

همگر، مجد. (۱۳۷۵). دیوان. به تصحیح و تحقیق احمد کرمی. تهران: انتشارات ما

یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۶۹). فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی. چ ۱. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی و سروس.

انجمن علمی زبان و ادبیات فارسی

ششمین همایش ملی پژوهش‌های ادبی

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱